

بوده اند که یکی را خاکسترت و دیگر بر سرخ است میگویند و هر یک در جای خود خواهد آمد. باین روزن آیین نام قصه است
 اعمال هرات بر ناحیه بادخس باصبعین بر وزن تا بعین معنی باین که قصه باشد از اعمال هرات بان سکون وزن
 معنی بام است که طرف پیروی مستغف خانه باشد و محافظت کننده و نگاه دارنده را نیز گویند و قی که با کلمه ترکیب شود همچو باغیان
 و در بان و نگاهبان و امثال آن و معنی بانکت و فریاد و آواز بلند هم آمده است و صاحب و خداوند و بزرگت را نیز گویند و نام شخصی
 که ثمر از صاحب آلبان خوانند و در فارسی تخم خالی گویند و آن ما سینه پسته میباشد لیکن زود میشکند و عربان فستق الماویه خوانند و معنی لادن
 هم است و آن نوعی از عنبر و مشروبات باشد که بربی حصین آلبان گویند و مشکت بید را نیز گفته اند بان بر سیتما بفتح با
 بجه و سکون برای قرشت و بای ابجد حتمانی رسیده و تالی قرشت بالف کشیده بلغت زند و پازند خیل را گویند و آن جانور است کلان
 در بند و سمان بافتش لبکون ثالث و کاف مکسور بیشین قرشت زده دانه کوچکی است که آنرا دین دین گویند و آنرا
 شور با کرده خورند و بسری حبه آن خضر خوانند بانکت لبکون ثالث و کاف فارسی حب آلبان را گویند و آنرا در وادانا
 بکار دارند و معنی فریاد و آواز بلند هم است بانکت روارو کنایه از دم صورا باشد و بانکی را نیز گویند که پیشاپیش پادشاه
 و سلاطین در وقت سواری در فتن بجای زنند بانکت زون کنایه از بازداشتن و نگاهداشتن چیزی و زانند و در
 کردن کسی از پیش باشد بانکت کرفتن کنایه از شردن و حساب کردن باشد بانکت عفا نام پرده است
 از موسیقی بانو بضم نون و سکون و او پی پی و خانون خانه و عروس را گویند و طرف کلاب و صراحی شراب را نیز گفته اند
 بانوج لبکون سیم فارسی جای خالی باشد که بخت اطفال سازند و از جای آویزند و طفل را در آن خوابانند و حرکت دهند تا
 در هوا آید و در و در بسیاری را نیز گویند که در ایام عید و نوروز از جای بلندی یا شاخ درختی آویزند و زنان و دختران بر آن نشسته و
 آیند و روند بانوکشب بفتح کاف فارسی و بیشین قرشت و سکون سین بی نقطه و بای ابجد نام دختر است زالی باشد
 بانومی مشرق کنایه از آفتاب عالمتاب است بانو بر وزن شانه معنی زمار است و آن جای باشد و وزیر عاقل
 متصل بانکت مروی و زنی که سوی از آنجا بر می آید و آنرا بربی خانه سیکونید باور بر وزن خاور معنی قبول و تصدیق سخن
 باشد و معنی استوار و راست و استوار داشتن هم بظن آمده است باورو بفتح فاو و سکون ناو و ال بی نقطه نام طبعه است
 در خراسان گویند کی کاوس زمینی بیار و دین کوهز با قطاع مقدر فرموده بود و این شهر را در آن زمین بنامند و بنام خود کرد
 باوروی بر وزن پامروی جنوب بیار و در گویند و نوعی از آتش آید هم است باول بفتح ثالث و سکون

لام نام موغنی است که اینجا جا ما بر ششم نجات خوب بافتد باوین بروزن کابین سبک کوچکی باشد که زمان بپزند
 برسند در آن نهند با کار بروزن تا مار ظرف و اما را گویند و نوعی از خوانندگی و گویندگی هم هست که آنرا پهلوی و راندی
 با هست بروزن آفت سنگی باشد سفید برنگت مرغیاشی فضی و چون نظر مردم بر آن افتد پی آشتی بسیار بخندد در آینه و منج
 در یاست و آنرا بفری سحر الفحک خوانند با بکت بروزن آبت شکن را گویند با بکیدن بروزن و اکشید
 شکنج کردن باشد با هم شیر و شکر بودن کنایه از خات محبت و نهایت آمیزش و دوستی باشد میان دو کس
 با جهان بروزن آسمان کسبی جهان باشد که مراد از فلان است با هو بروزن گاهو بازور گویند آن از آرنج دست
 باشد تا سردوش و چوب دست بزرگی را نیز گویند که شبانان و شترانان در دست گیرند با یا با یای حقی با لفت کج
 معنی در بالیت است که ضروری و آنچه در کار و محتاج الیه باشد بالیت بجزر سخانی و سکون سین پی نقطه و فوقانی
 در بالیت و ضروری و محتاج الیه باشد و معنی چنانکه می باید می شاید هم معمول است بالیت بروزن شایسته یعنی
 بالیت باشد که ضروری و محتاج الیه است بالیت هستی کنایه از واجب الوجود است چنانکه شایسته هستی واجب الوجود
 گویند بالیت بجزر ثالث و سکون رابع و کاف نام مردی بوده است با یکان با کاف فارسی بروزن
 آسمان یعنی حافظ و نگارنده باشد و خزانه دار را نیز گویند

بیان و در نیم در بای ابجد بابای ابجد ششتم بر پشت لغت و کنایت

بیا بروزن سبب در خانه و در سر را گویند و آشی را نیز گویند که ازین نرند و بن را بفری حبه انحر گویند ببال و یکری پریدن
 یعنی بجا است و یکری کاری کردن بیکت بروزن خشک پاره از خوشه انگور و خوشه خرما باشد که چند دانه مانند خوشه
 کوچکی بجا جمع شده باشد ببر بفتح اول و ثانی و سکون رای قرشت جا نوری باشد صحرا سی شیده بکره لیکن دم ندارد و از پوست
 آن پوستین سازند و تاسنه باشد که در میان روغن بر بان کرده باشد و سکون ثانی نام درنده است مشهور و حسیب با
 بوده که رستم زال در روز جنگ می پوشیده است و بعضی گویند که آن از پوست اکوان دیو بوده و بجزر اول موش را گویند و بفر
 فاره خوانند بباله بضم اول بروزن بزخاله لغت زنده و پانته و دای است که آنرا شجره رستم گویند و آن زراوند طویل است
 با دروغن بریدن مانند شیش باشد بجزر میان بجزر رای قرشت چنان حسیب جامه است که رستم روزهای جنگ می پوشیده

لغز گویند

بعضی گویند که آن از پوست الکوان دیو بوده و با عقاد بعضی است که آنرا بخت رستم از بهشت آورد و پودند و بعضی دیگر گویند جانور
 دشمن شیر و شیر شترزه همانست او را رستم اندر کوههای شام کشت و پوست آنرا حیه جامه ساخت خاصیتش آنست که در آتش نوزد
 و در آب غرق نشود و هیچ حربه بر آن کار نکند و گویند وقتی در زمان انوشیروان آن جانور بهر سبیده بود هزار سوار را بکشتن او
 فرستادند آن جانور در میان اجتماع افتاده همه را مخرج ساخت و کشت و خورد و ویسای منقش روی را نیز کشته اند که بر عت
 بزنگی نماید بیسوده باسین بی نقطه بر وزن بیسوده یعنی دست زرد و دست بالیده و سوده و پس کرده و پس نموده و سورا
 کرده باشد بیس بفتح اول و سکون ثانی و ضم لام و سین بی نقطه ساکن تریقی باشد که از زمان خشک بار و غن و دوشاب

کنند و بیای فاری هم آمده است
 بیان سیم در بای ابجد بابای فارسی مثل برشت لغت و کنایت

پای بجر اول امر بر ایستادن و توقف کردن باشد یعنی با بست و توقف کن و امر به در نظر داشتن هم هست که از پاییدن
 بپیشد بجر اول و سکون ثانی در ای بی نقطه پنهانی رسیده دشمن نقطه دار مفتوح بدال ابجد زود یعنی پریشان کند و پرا
 سازد بیسا و پیدن با داد بر وزن ضیائیدن یعنی سوزن و ساویدن باشد بیسودان با دال ابجد بر وزن دل
 سوزان یعنی لمس و لامسه باشد یعنی دست یا عضوی را بچیزی کشیدن یا بجای مالیدن بیسودن بر وزن بر بودن یعنی پود
 باشد که لمس و لامسه کردن است بیجا با حین نقطه دار بر وزن طمعا طوطی مالویند و آن پرنده است مشهور و معروف
 بپکن بر وزن و معنی بفلک است که امر بر افکندن باشد یعنی بپکن و کنایه از طعام سیر با زدن هم هست و کسی را نیز گویند
 که از غایت سیری نگاه بطعام نکند پوست کسی افتاد کنایه از غیبت و بدگویی کردن آنکس باشد

بیان چهارم در بای ابجد بانامی قرشت مثل برسی لغت و کنایت

بت بفتح اول و سکون ثانی آثار جولا بکان را گویند یعنی آشی که بر روی کار مالند و در عربی نیز بهین دارد و معنی لیف جولا بکان
 هم آمده است و مرغابی را نیز گویند و معرب آن بت است و بضم اول بیود و مسجود کاقران باشد که بحر بی صنم خوانند و کنایه
 از معشوق هم هست بتا بفتح اول بر وزن عطا لونی از طعام باشد که عربان بهط و بتات گویند و با سیمخی با تشدید ثانی هم
 آمده است و بجر اول امر بگذشتن یعنی بگذار بتاره بر وزن شراره لیف جولا بکان و شومالان باشد و آن جارب

مانندی است که بدان آتش و آمار بر تار مانند بتاوار بر وزن سزاوار عاقبت و انجام آفر کار باشد بتامیدن بجز اول
ویا بی حطی بر وزن کراییدن بمعنی بگذاشتن باشد بتحاک بضم اول و سکون ثانی و خای نقطه دار بالف کشیده و بجای زده
نام موضعی است نزدیک بجابل بتخال بضم اول و سکون آخر که لام باشد نام تجانه است که آنرا بتخاله بر وزن بزعاله هم میگویند
بترجا بفتح اول و ثانی و سکون رازی و ثمت و جهم بالف کشیده کنایه از جورین است که سقمد مردان و فرج زمان باشد و فرجه بین
ناخن و گوشت را هم گفته اند که حرکت در آن جمع میشود جمع بجز اول و سکون ثانی و عین بی نقطه طبع اهل بر بر شرفی است
کننده بعضی گویند از غسل و بعضی گویند از خرمای تر سازند بست فربب بضم اول و کسر فاء و رای بی نقطه به سخانی رسیده و دریا
بجد زده نام روز بیست و چهارم است از ماههای مکی مقفوز بفتح اول و سکون ثانی و فاء او رسیده و برای نقطه
زده پیرامون دانه را گویند مطلقا خواه از انسان باشد و خواه از حیوان دیگر و متقارر غار نیز گفته اند و کردا کردکاه را هم میگویند
و بجای فاضل نقطه دار هم آمده است بتکب بجز اول و ثانی و سکون کاف نامه و کتابت را گویند و در ترکی پیرتین
معنی دارد بتکده بمعنی تجانه باشد چه کده بمعنی خانه هم آمده است بتکن بجز اول و سکون ثانی و فتح کاف و نون
ساکن ماله برزیکه را گویند و آن شخته باشد که زمین شیار کرده را بدان سوار کنند و معنی سرباز زدن و میل بطعام نکردن باشد
بلسب سیری و امر به معنی هم بست یعنی چیزی مخوذ و بابای فارسی هم آمده است بتکدن بجز اول بر وزن بتکدن از
غایت سیری میل بطعام نکردن و چیزی نخوردن باشد بتکندیدن بجز اول بر وزن دل رنجیدن بمعنی بتکدن باشد
که سرباز زدن و میل بطعام نکردن است بتکوب باوا و مجهول بر وزن مطلوب ریچالی باشد که از مغز جوز و شیر و ما
و شبت سازند و بجای بای آتش رازی فرشت هم گفته اند که بر وزن فرشت باشد و بجای کاف لام نیز بنظر آمده است
بتکیش بر وزن درویش ترکش و تیرانی را گویند که پراز تیر باشد و معنی کنی آن است مانند است چه بت لیف جولاهگان
و کیش مانند را گویند بتلاب بالام بر وزن مهربان خلاف کل خرم را گویند تلخ و ترش رضا و ادون کنایه
از راضی شدن بخت و شفقت و قسمت رزق از ظلیل و کثیر و قاعیت و سیری و کرسنی و قهر و فاقه و سختی و نرمی روزگار باشد
بتنج بفتح اول و ثانی و سکون نون و جیم بمعنی افشردن و فشردن و بجز اول امر صحت به تنجیدن یعنی در هم چ و بیفتار و از بی
درای بتو بفتح اول و ثانی و سکون واو بمعنی مشرق باشد که در مقابل مغرب است و جایی را نیز گویند که همیشه آفتاب
در آنجا تابد و آن تعیین سنا است و بضم ثانی قیف را گویند و آن پیاله باشد که در زیر آن لوله نصب کرده باشند و لوله آن بر زمین

شیشه نهاده بکلاس دروغن و امثال آن در شیشه کفند و قبه و کوی سر صفا و قهچ زانیز گفته اند و سنگ درازی را نیز میگویند که بدان دارو تا
 میسازند و آنرا بربی سفع خوانند و باین معنی و معنی دیگر دروغن در آن درینند بکسر اول هم آمده است بتواز بروزن شهباز آرام کا
 و شین باز و شاین و امثال آنرا گویند بتوحش بکسر اول بروزن بوحش ماضی توختن است یعنی جمع کرد و میزد و حش و معنی او که
 و کرار و هم است اعم از آنکه ناز باشد یا قرض روین و اما است و معنی کشید و فرو برد هم آمده است که از کشیدن مقام و فرو بردن چیزی
 در جایی باشد بتوراک بفتح اول و ثانی بواو رسیده و درای بی نقطه بالف کشیده و بجاف زده چایی باشد که غر و امثال آن
 در آن کنند و خلاصه و خاک بر بالای آن درینند و معنی دوت و دایره هم آمده است و معنی آنست بر تقدیم تالی قرشت بر بای پیچتم
 است بتوک بفتح اول و ثانی مضموم بو او و کاف زده طبع چوینی باشد بر مثال دوت بزرگ که بقالان جناس در آن گشتند
 و باین معنی بقدیم ثانی بر اول هم آمده است بته بفتح اول و ثانی مقع را گویند و آن سنگی باشد که بدان دارو بسیارند و معنی
 خشک و بوم آمده است و معنی اول با ثانی مشد و تیز بقر آمده است بتیا بفتح اول و سکون ثانی و تخمانی بالف کشیده معنی
 سیند باشد و آنرا بربی صدر گویند و بکسر اول هم آمده است بتیار بکسر اول بروزن بسیار معنی مشقت و رنج و محنت
 باشد و شیشه قاروره بیار را نیز گویند و بفتح اول بر چیز که آن در نظر زشت و قبیح نماید بتیاره بکسر اول و فتح خامس بچ
 و محنت و بلا و آفت باشد و بفتح اول بر چیز که مردمان آنرا دشمن دارند و بر صورتیکه در نظر زشت و قبیح نماید و غول بیابانی و دیور نیز
 گویند

بیان چشم در بای ایجد یا جیم شتمل بر سیزده لغت و کنایت

بج بفتح اول و سکون ثانی ز طاب و پالایش آب و شرب و امثال آن باشد و اندرون و نا را نیز گویند و گوشت روی را هم
 گفته اند که نزدیک بکنار لب باشد و بضم اول بزرگویند که برادر کوفند است و بربی سوز خوانند و بکسر اول معنی بربخ باشد
 که بربی ارز گویند بجال بروزن و معنی زغال و انکشت باشد که انگر گشته است و انگر و انکشت افروخته را نیز گویند
 بجان آورون کنایه از بنگ آورون باشد و کنایه از گشتن و بقتل آورون هم است بجای آورون کنایه از گشتن
 و دانستن و بفعال آورون باشد بحس بفتح اول و ثانی و سکون سین بی نقطه زمه یعنی را گویند که آن بر طای معنی باشد و بمعنی بر
 دستی هم آمده است بحبت بفتح اول و ثانی و سکون ثالث و فوقانی آواز هر چیز را گویند و بکسر اول ماضی جستن و
 رسیدن و بضم و ویم ماضی جستن و نفخ کردن باشد و معنی اول بجای جیم غای نقطه دار هم آمده است بحبت بکسر اول

بروزن سرشکات یعنی حکیم و دانشمند بود و مختلف بخشک هم است که بخشک باشد و بهر بی عصفور خوانند بچل بضم اول و ثانی
 بروزن و بل استخوان شالکت است و آن در میان بندگاه ساق پای میباید و بتازی کعب میگویند بچم بضم اول و سکون
 ثانی و میم که مازک است که میوه درخت کز باشد و بهر بی ثمره نظر خوانند و بکسر اول هم آمده است بچو جیا باجم بروزن قلوبیا
 بخت زنده و پازند ماده پر حیوانی را گویند و نسج زنازاجم گفته اند بچور بکسر اول بروزن کشور نام ولایتی است مابین کابل
 بند و ستان بچول بضم اول بروزن اصول استخوان شالکت را گویند و بتازی کعب خوانند بچه بفتح اول و ثانی
 نام جایی و مقامی است مابین اصفهان و فارس

بیان ششم در پای ایجاد با حیرت سی مثل بر نوزده لغت و کنایت

بج بضم اول و سکون ثانی اندرون لبوس دهن باشد و موی پیش سر را نیز گفته اند بچ بفتح اول و سکون ثانی
 فارسی حرف زودنی باشد و نهایت استکی و سرکوشی را نیز گویند و لظی است که شبانان بزرگ بدان نوازش کنند و پیش خود خوانند
 بچراغ رسیدن کنایه از رسیدن بدولتی باشد یا رسیدن بخدمت دولتندی بچرکت بکسر اول بروزن بخشک
 یعنی سوزد و فرساید خورنده باشد و باین معنی بکسر اول و ثانی بروزن سرشکات هم آمده است بچش بفتح اول و ثانی بروزن
 حبش زخمی و پرتامی یعنی را گویند و بمعنی سستی درخ و مشقت هم آمده است بچشکات بکسر اول و ثانی بروزن سرشکات
 حکیم و طیب و گیاه فروش را گویند بچشم آمدن چشم زخم را گویند یعنی آناری کبکی رسیدن بچشم کردن کنایه از اجابت
 نمودن و نشان کردن دست و پیر بکر بستن و چشم زخم رساندن باشد بچکت بفتح اول و ثانی و سکون کاف
 نام اسبیه باشد غیر معلوم بچکم بفتح اول و کاف بروزن شبم خانه تائبانی و خانه که اطراف آن را شبکه کرده باشند
 و ایوان و صف و بارگاه را نیز گویند و بمعنی حرکت هم آمده است که بهر بی و شب خوانند و بکسر اول هم دست است بچکل بروزن
 کچل شخصی را گویند که پیوسته لباس خود را ضایع کند و چرکن و طوشت که رواند بچکم بکسر اول بروزن شکم کاری را گویند که با نظام
 و آراستگی بود و امر بچکیدن هم است که خرامیدن بناز باشد یعنی بخرام بچه خور کنایه از لعل و باقوت و طلا و نقره و دیگر جواهر
 کافی و فلزات باشد بچه خورشید یعنی بچه خرد است که جواهر و فلزات باشد بچه خونین کنایه از شک
 کلون باشد بچه طاووس علوی کنایه از آفتاب در روز روشن و آتش و لعل و باقوت باشد بچه کو بضم کاف

سکون واد شخصی که او را در طفلی از راه زبرد داشته باشند و بعد از لقیط خوانند بچه نو یعنی نون و سکون و او ماده را گویند که تازه بهم رسیده باشد و نتیجه هر چیز و شاخه های تازه و شکوفه های نرسیده را نیز گویند بجز بجز اول بر وزن ستر کهن و کوچک ترین و کمینه و کمترین بر چیز را گویند

بیان هشتم در بابی ایجاد باغی حطی مشتمل بر دوازده لغت و کنایت

بجای است یعنی اول و سکون ثانی و ثانی مثلثه مسطح و هم بالغ کشیده بقوفای زده لغت یونانی سرخ مرور گویند و آنرا صبر پی حصا الراعی خوانند و آن رستنی باشد سرخ بسیار مایل قطره قبول را مانع است بجز اندلس در پائیت که گشتی در آن کارکنند الا در روز شبیه بوقت غروب آفتاب که ساکن کرده و تا دیگر بار طوفان شدن کشتی از مخاطره گذشته باشد بجز بکران خندق کنایه از عالم حکومت و جبروت باشد بجز چکل نام دریاچه است در ترکستان منسوب بشهری که آنرا چکل میگویند بجز خوارزم نام دریاچه است در سمرقند خوارزم که آب آنرا جامع میشود و محیط آن صد فرسنگ است بجز دمان زمین عمل کنایه از ابر است که تقاطع کند بجز غمام در بانی کا شعر است گویند اگر کسی سنگی در آن اندازد طوفان شود بمشابه که بیم هلاکت نزدیکان باشد بجز نمنک آثار و بجز نمنک آساکا به ارتش و شمشیر آید است بجز وسیع کنایه از فلک است و کنایه از دست صاحب جنتان هم است بجز قفاس بضم قاف کاوی است بجزی که دم آنرا بر کردن اسپان در سر علم بندند و بعضی گویند کاوی است که در کوه های خطا میباشد بجز اقل و ضم ثانی و فتح قاف و سکون و دل یعنی خواب کند بجز ابروزن نصیر نام رابسی و ناپیدی بوده است نصرانی و قهقهه شامقن او پند از آخر الزمان راه تاریخی

بیان هشتم در بابی ایجاد باغی لغت دار مشتمل بر چهل و سه لغت و کنایت

بجز یعنی اول بر وزن چهار علم و فضل را گویند و در عربی اجزای مایی و ارضی و هوایی است که متضاد میشود بجز اول بر وزن هزارا شهر است مشهور از ماورا و اکثر و مشرق از بخارا است یعنی بسیار علم و چون در آن شهر علم و فضلا بسیار بوده اند بنا بر آن بدین نام موسوم شده است بجزک افکندن کنایه از مظلوم و خوار و تظلم کردن و بجزاری هزارای افکندن باشد بجزت بر وزن صفت معنی ظالم باشد و بسیار مایه را گویند که در خواب بر مردم افتد و آنرا بجزی کا بوس و بعد از آن خوانند و نام جانور کی است شیده بلخ و بجزم اول نام پادشاهی ظالم که طیت المقدس را خراب کرد بجزت و بدان حامی کنایه از ظالم ناموافق و بخت

نامساعد بختکاو بضم اول و سکون ثانی و ثالث و کاف فارسی بالف کشیده و باوزوه فطولی را کونید وان و وای چند است
 که با هم بچشاند و برن چاراد بدان بونید بختو بضم اول و سکون ثانی و فوقانی باور سپیده هر چیز غنزه باشد عموماً در عدا
 کونید خصوصاً و بفتح اول هم آمده است بختور بضم اول بروزن مزدور یعنی بختو باشد که رعد است و شیر غنزه را نیز
 کونید و بفتح اول هم آمده است و بفتح اول و رایج یعنی صاحب بخت باشد و باین معنی بروزن فطور تیز دست است بختوه
 بضم اول و ثالث و سکون ثانی و آخر که تا باشد هر چیز غنزه را کونید در عدا را نیز گفته اند و بفتح اول هم درست است
 بخته بفتح اول و ثالث و سکون ثانی که سفند سه ساله یا چهار ساله را کونید که ز باشد نه ماده و هر چیز که پوست آنرا کسب شده
 و دونه فر به را نیز گفته اند و بضمی مختل و تحصیل دار هم است بختد بروزن ایچد ریم آهن را کونید بختو بکسر اول و سکون
 ثانی و فتح رای قرشت و سکون دل ایچد صاحب عقل و بهوشمند و صاحب شعور و ادراک د خبر دار باشد بخت
 بضم اول بروزن اردکت با دام کوهی باشد و چوب آنرا بخت میمنت عصا کنند بخش بفتح اول و سکون ثانی و سین
 پی نقطه پر مرده و فرایم آمده باشد و پوستی را نیز کونید که از حرارت آتش چین چین و در هم کشیده و پرموده شده باشد و هم
 آمدن دل را نیز کونید بسبب غمی یا طبعی و کذا در ریج و تابش دل را نیز گفته اند و بمعنی عثوه و خرام هم آمده است و ز معنی را نیز
 کونید که با آب باران زراعت کنند و در عربی بجهن معنی زر قلب ناسره و قیمت اندک باشد بختان بروزن
 لرزان بمعنی پرموده و فرایم آمده و ریج دیده و الم کشیده باشد و کذا از آن و کذا ختن را نیز کونید و بمعنی خرامان هم آمده است
 بختاند بروزن لرزان یعنی بکذا از آن و در آن ریج دارد و پرموده سازد و چین چین کرد و بختاند بختانیدن بروزن
 ترسانیدن بمعنی کدرا نیدن و پرموده ساختن و در ریج داشتن و خرامیدن باشد بخت بفتح اول و ثانی و سکون سین
 پی نقطه و فوقانی صدا و آواز هر چیز باشد و بضم اول و کشید ثانی صدا و آواز و ماخ را کونید در خواب و آواز بعرلی غلط خوانند
 و بکسر اول یعنی شکست و مجروح گردانید بختن مصدر بخت باشد که صد کردن و ماخ است در خواب بختوس
 بالام بروزن اشکیوس نام پادشاهی است که عذرا با فهد و نعدی و عفت برده بود بختم بضم ثالث بروزن انجم ستر است
 باشد که از آرزو کنند در دزدن و امثال آن سازند بختی بروزن مخنی پرموده و پی آب حاصل آمده و کداخته شده را کونید
 بختید بروزن فمید یعنی کداختن و پرموده شد و فرایم آمد و چین چین کردید بختیدن بروزن فمیدن پرموده ساختن
 و کدرا نیدن و در ریج داشتن باشد و بمعنی خرامیدن هم آمده است بختیده بروزن فمیده بمعنی تابیده و کداخته و پرموده
 شده

شده و فراسم آمده و خرامان باشد بخش بر وزن کفش حصه و بهره باشد و مایی را نیز گویند که بعرنی حوت باشد و بمعنی برنج هم
 خواه برنج کوتر و خواه برنج قلعه و خواه برنج فلک بخشایش بر وزن اعرایش معنی از جرم و گناه و تقصیر و از کشتن کسی که نشین
 باشد بخشون بر وزن اخزون بمعنی رحم و شفقت کردن باشد و بمعنی بخشیدن هم است بجنده بجز اول و فتح ثانی و ف
 و سکون وال یعنی عطسه کند چه خفیدن بمعنی عطسه کردن باشد و با ثانی مضموم یعنی سرفزند بجز بضم اول و سکون ثانی
 و فتح لام بمعنی خرفد باشد و بعرنی بقله اسحقا خوانند بجز بفتح اول و ثانی بر وزن مجسم و لاتی است که مشکت خوب از بخا
 آوردند و سکون ثانی هم گفته اند بجز بر وزن و خمه نوعی از حرشف است که لنگر باشد و آنرا باید که یا خواهد بجز بفتح اول
 و نون بر وزن پر نور عد برابر برق را گویند و پدران در این گفته اند که شوهر ما در باشد بجز بضم اول و ثالث و سکون ثانی
 و او و ما بمعنی برق باشد و آن در شش کی است که بیشتر وقت باریدن بالان هم میرسد و بفتح اول و ثالث و رابع هم آمده است
 بجز بر وزن تصور عمل لب را گویند و آن صبح درخت روم است و بعرنی میوه ساینه خوانند و بخوران بذاته خوشبوی باشد
 بجز شیشه بجز شین فقط دارد و سکون ثانی و شین دیگر مفتوح چندی از عطریات باشد که با آب ترکند و بر آتش نهند تا
 معطر شود بجز مریم بفتح میم و سکون رای قرشت و یای حلی مفتوح میم زده گیاهی است که بیخ آنکشت ماند و نهایت بجز
 باشد و آتش پرستان بوقت ستایش و پرستش آتش پرست گیرند گویند مریم مادر عیسی علیه السلام دست بر آن زد و آن بجز
 بیخ آنکشت شد و آنرا شجره مریم نیز گویند و بعرنی خبز التلخج و یونانی فیلاسوس خوانند بر قانرا نافع است بجز بفتح اول
 و ضم ثانی و سکون و او و نون نام ستاره مریخ است که در فلک نجم میباشد بجز بر وزن چکیده بجز بر وزن چکیده و پنجه زود
 حلاجی کرده شده را گویند بجز بر وزن حیر گیاهی است دوائی که آنرا باید که یا خوانند و آن نوعی از لنگر باشد بجز بر وزن
 و کیل نام نوعی از حرشف است که لنگره باشد و آنرا باید که یا خوانند و در عرپی مردم مسکت را گویند بجز بر وزن وسیله بجز خرفه را
 گویند و بعرنی بقله اسحقا خوانند بجز بر روی کار افتادون کنایه از خاشاک کردن سرد آسکار شدن را باشد

بیان نسیم در بای ایجاد ابدال بی نقطه مشتمل بر جمل و نه لغت و کتابت

پد بفتح اول و سکون ثانی نفیض خوب و نیک باشد و نه و رکوی نیم سوخته را گویند که بخت انگشیر و جینا کرده باشند و بفتح اول
 محضف بود باشد و بمعنی انگشیر هم است و آن خوب پوسیده باشد یا گیاهی که با چغاق آتش بر آن زنند و بمعنی صاحب

و خداوند هم آمده است و خلوم و خد متکلم را نیز گفته اند بد اختر بفتح بسره و نامی قرشت و سکون غای نقطه دار و روی
 بی نقطه بد طالع و بد بخت و شوم را گویند بد اسقان بفتح اول و ثانی بالف کشیده و سکون سین بی نقطه و قاف لفظ
 کشیده و هنوز زود میونانی حیشی است گرم و خشک و آنرا بجز بی کف الکلب خوانند بد آغاز با ضین نقطه دار بر وزن
 بد آواز بمعنی بد سرشت و بد ذات باشد بد اقل بجز اول بر وزن عواق پاچه تنبان و ازار و شلوار باشد بد اکت
 بفتح اول بر وزن هلاکت بدانندش و خشم الوده را گویند بد بدکت با باد و ال ایجد بر وزن بلبلکت مرغ سلیمان را گویند
 که بد بد باشد بد پند مشکل بسند را گویند بد پوز با بای فارسی بر وزن مروز سپر امون و آنرا گویند از نظر
 بیرون بد خش بفتح اول و ثانی و سکون خاوشین هر دو نقطه دار محقق بد خشان است و چون لعل از آنجا آید
 لعل را نیز بد خش گویند و بد خشانی و بد خشی را هم بد خش گویند بد خشان بر وزن نکدان ولایتی است مابین هند و ستان
 و خراسان گویند معدن لعل و طلا در آنجا است و گویند آنجا از غایت بزرگی و قوت سوار شوند و بجای نامی نزدیک ترود
 نمایند و بعضی گویند کان لعل آنجا نیست و چون از معدن بد آنجا آورند و فرو شدند بدان سبب منسوب به بد خشان شده است
 بد خش مذاب کنایه از لعل بد خشان و شراب لعلی باشد بد ول با و ال ایجد بر وزن محل ترسنده و ترسانک
 را گویند بد رام بارای قرشت بر وزن اندام بمعنی همیشه و مداوم و بمعنی خوش و خرم و آراسته و خرام و مجلس و گشت
 و جای آسایش و آرام باشد و جانوران وحشی را گویند عموفا و اسپ و اسب سرکش را خصوصاً بدان بر وزن بکران
 سبزه و رستنی بود مانند نرس و آن نبات کنده و بد بوی باشد و آنرا کنه کیا نیز گویند و بد راننده ما هم گفته اند و بمعنی دیگر
 طایر است که ران بد باشد و بجز اول و تشدید ثالث یعنی اینکار را تمام کن و پا در گردان بد رزه بجز اول و سکون
 ثانی و ضم ثالث رقع زای نقطه دار طحای را گویند که زله کرده باشند و در زمانی بسته بجایی بریزد و بفتح ثالث تیر بمعنی
 آمده است و بفتح اول و ثانی و رابع بمعنی حصه و بسره باشد بد رقه با قاف بر وزن و خذ خذ بر وزن سنای را
 گویند بد رو بر وزن بهبود بمعنی سالم و سلامت باشد و بمعنی وداع هم آمده است و بمعنی ترک هم است که از فدا
 گذاشتن دوست برداشتن از چیزی باشد بد ره بر وزن صدره خریطه را گویند از جامه و یا کلمه یا تیغ که طول آن از عرض
 اندک بیشتر باشد و آنرا پر از پول و زر کنند و در مویب الفضلا همین وزن آورده بمعنی درختی که بار و میوه ندارد بد ره
 بر وزن ابری بمعنی بد ره باشد که خریطه زر و پول است بد ربه بر وزن خزر بره کنایه از بدول و ترسند

و و اینها ناک باشد بدست بکسر اول و ثانی و سکون سین بی نقطه و فوقانی و جب را گویند و بهر بی شهرتند
 و بفتح اول و ثانی هم آمده است بدست باش یعنی آگاه و با خبر بودن و خود را از دست مده و تقصیر مکن بدست بودن
 کنایه از با خبر بودن و آگاه و هشیما بودن باشد بدست چپ شمردن کنایه از بسیار باشد چه در حساب و محاسبه
 آحاد و عشرات بانامل دست راست مخصوص است و مات و الوت بانامل دست چپ اختصاص دارد بدست شدن
 کنایه از بدست آمدن چیزی باشد بدستخان با عین نقطه و در بروزن وستان نام گیاهی است برپه چیده باشد
 در میان تافته و آن از بیخ عدد و بیشتر میشود و بهر بی عشقه و لبلاب خوانند گویند که غلظت در کوهواره کرده بسیار کند قدری از آن در
 سزاد گذارند خاموش کرده و آرام گیر و خوردن آن قطع شهوت کند و در میان قاتل ایند گویند بدستکال
 بروزن بر شکل دشمن و بدگوی و بدخواه و بداندیش را گویند چه سگال یعنی فکر و اندیشه و گفتگوی باشد بدستگان
 با کاف فارسی بروزن و معنی بدستان است که لبلاب و عشقه باشد بدستان باشند با شین قرشت بروزن
 بدستان است که عشق بچان باشد و بهر بی عشقه خوانند بدشکان با کاف فارسی بروزن و معنی بدستان است
 لبلاب و عشقه باشد بدفوز با فاء بروزن هر روز اندرون دغان باشد بدک بضم اول و فتح ثانی و سکون
 کاف مرغ سیلما را گویند که هدر باشد بدگند با کاف بروزن فرزند یعنی رشوت و پاره باشد بدگوهر
 کنایه از بد ذات و بد اصل باشد چه گوهر یعنی اصل و تراویم آمده است بدگهر مختلف بدگوهر است که بد اصل و بد ذات
 باشد بد لکام معروف است که اسب بد لجام باشد یعنی هیچ و بند را قبول نکند و کنایه از مخالف و خلاف گفته
 باشد یعنی کسی که مطاعت و انقیاد و فرو نیارد بدلیون با یای حلی بروزن سرگون بلغت سریانی صمغی باشد
 سیاه رنگ بصرخی بایل مشهور مقل ازرق اگر بخورد بر کبیرند یا بخورد کند بواسیر را تا فح است بد موم باد و میم بروزن
 سرگون بلغت زند و پازند یعنی ترسیدن و در میدان باشد بد نام بانون بروزن سر سام شهرت کردن بدی باشد
 و مرضی است که اسب داستر و خراب هم میرسد و از اسب را گویند بدندان بودن کنایه از لائق و مناسب بودن باشد
 بدندان خوش آمدن کنایه از لذت یافتن و مخطوظ شدن باشد بدو بفتح اول و ثانی و سکون و او اسپند
 را گویند بدواز بروزن پرواز بالی کشودن طیور را گویند دشمن و قرارگاه و آرام جای بازو شایین و امثال آنرا نیز گفته اند
 بدوره بروزن تنوره طفا می را گویند که از جای زلزله کرده و کنکی و رومالی بسته باشند و بروزن مسخره هم گفته اند و باین وزن

صفت و بجزه نیز آمده است **بدره** بفتح اول و ثانی خشک طلا را گویند و نام درختی است نبات سخت که برگزینارند بد و هر درخت پیا
 میوه را گویند عموماً و درخت بید را گویند خصوصاً و بضم اول را گویند که با چنان آتش بر آن زنند بفتح اول
 کسر ثانی و سکون ثانی و جیم بلیله را گویند و آن چیز است با ندام بهیضه مرغ و آبرو شیره قند پرورده کنند و خورد و در موید
 آنفضلاً بلیله نوشته بودند و آن دو ائمت قاضی بدلیه بر وزن بریسه چرم و چوبی باشد و در که در کلوی کت
 کنند و سخته میان سوراخی را نیز گویند که بر سر چوب نخیمه گذارند بدیه بجز اول بر وزن نسیم یعنی آرزو مندی باشد

بیان دهم در بای ایجد با اول لغظه و در مشتمل بر دو لغت

بدله بر وزن طبله سخن مرغوب و دلکش باشد و خواندن شعر را نیز گویند با هتک **بذیون** بر وزن افیون قماش
 نقیص را گویند **بیان یازدهم در بای ایجد پارامی قرشت مشتمل بر دو صده و نود و دو لغت و کنایت**

بر بفتح اول و سکون ثانی یعنی بالا باشد که در مقابل پایین است و بعضی بلند می هر چیز و استعلا هم هست و بار درخت
 امثال آن و تن و بدن و سینه و پستان و زن جوان و آغوش و کنار و بغل را نیز گویند و پنهانی هر چیز و طرف و جانب و یاد و یاد
 و حفظ و نگاه داشتن بخاطر دفع و فایده و راهم گفته اند و بعضی در سر و خانه و زمین خشک بی آب و علف و بیابان بود و مختلف
 برکت درخت باشد و نام درختی است در هند و پرند را نیز گویند و امر به بودن هم هست یعنی بر آب آمدن کن
 از ظاهر شدن و فاش کردن باشد **برابران** بر وزن شاکران کیا هست دوا بی که آنرا بیونانی سطار یون میخوانند
 برگزیند کی صخره خنک کنند تا فح باشد **بر آب گفتن** یعنی بی الحال و زود گفتن و زود جواب دادن باشد
بر است بر شاخ آهو کنایه از دروغ گفتن و وعده دروغ کردن باشد **براتی** بر وزن نباتی جامه که کند و امثال
 آن باشد که در وجه بر است موجب بروم دهند و مردمی را نیز گویند که در عروسی همراه داماد بجان عروس رود **براد**
 اندر مختلف براد دارند است که پس براد باشد از زن دیگر یا پس برادر از شوهر دیگر **براز** بر وزن نماز یعنی بر اند
 و زیبایی و نیکویی و آراستگی باشد و امر با بعضی هم هست یعنی آراسته کن و نیکو بجای آورد و چوبی را نیز گویند که کفش کران پان
 کفش و قالب گذارند و در و در کران میان شکاف چوب هند بوقت شکافتن و پیته را نیز گویند که به جامه و غیر آن دوزند
 و در عروسی بعضی بیرون آمدن باشد و غایط را نیز گویند و بعضی وصل کردن و سپاسیدن هم آمده است **براز بان**

بجز اول بر وزن نکا بیان آهن پاره و رازی را گویند که بر وزن آینه کار و شمشیر و تهمذ و امثال آن باشد که بدرون و بسته
 و قبضه فرو کنند بر آرزو بر وزن طراز یعنی زبید بر آرزش بفتح اول بر وزن نوازش یعنی زبید کی باشد
 یعنی وصل کردن پینه و پاره هم است بر قبا و خرقه و امثال آن بر آرزوان با او بر وزن و معنی بر آرزبان است و آن
 آهن پاره و بناله کار و شمشیر و تهمذ و امثال آن باشد که در دست و قبضه فرو کنند بر آرزیدن بر وزن تراویدن یعنی خوب در بنا
 نمودن و وصل کردن باشد چیز را چیزی بر آرش بفتح اول بر وزن و معنی خراش و زخم است و معنی پاشیدن و فرو
 نشاندن هم آمده است بر آغ باشد بر ثانی بر وزن و باغ ضاوه و خندکننده را گویند بر آغالیدن با لام
 بر وزن سراپا دیدن معنی بر آغختن و تخریب کردن باشد شخصی را بر چیزی و کاری بر آغلیدن بر وزن خاکلیدن
 مختلف بر آغالیدن است که معنی تخریب کردن و بر آغختن باشد و بحر بی اغرا گویند بر آغ جم کنایه از باد می است که تحت
 سلیمان علیه السلام را میبرد بر آکو بفتح اول و ضم کاف و سکون او و نام کوهی است که بین مشرق و جنوب قصبه
 اوش واقع است از ولایت فرخانه نزدیک باندجان بر آمدن بر وزن در آمدن معنی تطمیع کردن و بهر ای خاستن باشد
 بر آندا ف بضم اول و سکون فون و دل بی نقطه بالف کشیده و بغازوه رود های انسان و حیوانات و دیگر را گویند
 بر آند بفتح اول و نون نام شهری و مدینه است بر آو بفتح اول و سکون او که او باشد طایفه را گویند از جنس کنکس
 و سرکین کش بر آورده بر وزن سر آورده شخصی را گویند که امراد سلاطین او را بلند مرتبه کرده باشند و بر
 بنا و اساس و دیوار عمارت هم آمده است و معنی قلعه و حصار نیز است و در بر گرفته و چیزی عادت فرموده و از هم جدا
 را هم میگویند و معنی تعلید کرده نیز گفته اند چه بر آوردن معنی تعلید کردن هم آمده است بر آه بر وزن بگاه معنی خوب
 خوبی و نیکی و سیکوشی و آراسته دارا استکی باشد و بر آرش و بر آرزیدن را هم گویند بر آام با هم بر وزن فرا نام نام
 جودی که بر آام مال او را بلبک سقا و او را بر آهم را هم گویند بر آبختن با خای نقطه دار بر وزن مذ انسان معنی بر کشیدن
 باشد مطلقا بر آبخیدن بر وزن نوازش یعنی بر آبختن باشد که بر کشیدن مطلقا بر آبختن بر وزن در آو بختن معنی
 بر آبختن باشد که بر کشیدن است مطلقا بر بار با پای بجد بر وزن سرور معنی بالا خانه و حجره باشد که بر بالا
 حجره دیگر سازند بر باره بر وزن سدر کاره معنی بر بار است که حجره بالای حجره دیگر باشد و راچی را نیز گویند غیر راه
 متعارف خانه که از آنجا نیز آمده شد کنند بر بالای پاروم کوزیدن کنایه از لاف و کزاف زدن و کاری و معنی

پیش گرفتن باشد که زیاد بر قدرت اوست بر وجه بروزن سرمد نام ولایت سیستان است و مخفف بار بد هم است که
 خیر و بر بود بر وجه بروزن سرمد نام صغی از رومان است و بر زده کوی و بر کونی و لیاحت را نیز گویند و لغوی نام دولتی است
 در مغرب که مردم آنجا سبز چهره میباشند بر پروشان یا بابای فارسی بروزن پرده پوشان مطلق است را گویند
 از پر چینی که باشد بر لبست با سین بی نقطه بروزن سرمد یعنی طرز روش و قاعده و قانون باشد
 بر یسکان بروزن سرمد یسکان جمع بر لبست است یعنی قاعده و قانون دارد و مشها بر لبست بروزن بر
 نقیض بر رسته است و آن چیز را گویند که روح نباتی در وی اثر کند و شود و تا تواند کرد و زیاده از آنچه هست نتواند شد مانند بعضی
 از جمادات که سنگ و گلخ و امثال آن باشد بر خط بر خط و سکون ثانی که طای حلی باشد نام سازیت مشهور و بعضی
 گویند بر خط سمانه خود است و آن طنبوز نامدی باشد کمانه بزرگ و دسته کوتاه بر بند بروزن سرمد سینه بند مغان و
 بند زمان باشد بر وجهی سیستان هم آمده است و آنرا لغوی لیه خوانند بر پوز یا بابای فارسی بروزن که در پیرامون
 و آن چرخه کلک و متعار بر ننگان باشد بر پوس یا بابای فارسی بروزن انوس یعنی بر پوز است که پیرامون و
 و متعار بر ننگان باشد بر پوس سوس سین اول کسور و سخانی بود رسید و بسین و ویم زده بلعت یونانی
 نوعی از بلاب و عقده است و رنگ آن مانند رنگ زعفران باشد و برده خنما چید بر چخته یا بابای فارسی برده
 آنچته یعنی حمید و ناب خورده باشد بر تاس یا بابای قرشت بروزن که پاس نام ولایتی است از ترکستان و
 آنجا پوستین خوب میباشد و آن از پوست رو باه آنجا هست در نهایت پاکیزگی و لطافت و آن پوستین را نیز بر تاس
 میگویند و نام شهر است در حدود روس و نام کی از مبارزان و دلیران هم است و باین معانی با طای حلی هم بنظر آمده است
 که بر تاس باشد بر تاشک بشین مجد و کاف بروزن فردا شب که کسی که آنرا بوی مادران گویند و لغوی شود بلا
 خوانند بر ترا سگت یعنی فغانی و سین بی نقطه بروزن سر ترا سگت یعنی بر تاشک است بر تاشک
 بروزن تر چنگت تنگ و ویم باشد از زمین اسپ و نوار مانند بر تاشک گویند که از کرباس خیره و وزند و بر کوهواره اطفال نصب کنند
 و طفل را بدان کوهواره بندند و نوعی از پارچه کم عرض هم است بر تنی بروزن که روی غرور و شکر و بختبر باشد بر رسته
 بروزن بشرطه نام پسر نواب است که مبارزی بوده از ایرانیان بر تیبیا با فغانی به سخانی رسیده و بای ابجد بالغ کشید
 بزبان زند و پازند پرستوک را گویند و آن بر نده است معروف بر ج یعنی اول و ثانی و سکون حیم رستنی باشد

انرا اگر ترکی نخواست بر جاس بضم اول و سکون ثانی و جیم بالف کشیده بسین بی نقطه زود آما بجاه و نشانه تیر را گویند و عیب آنرا
 که در پهلوان نشانه تیر کرده باشد بر جاس گویند و آنرا که در زمین نشانه کند بدست خوانند بر جاس بضم اول و سکون ثانی
 که اسب نام مهارزی است قورانی که با پیران و پیه بچنگت که در زنده بود بر چافت بضم اول و سکون ثانی و جیم
 فارسی بالف کشیده و بنام زده نام غله است که آنرا بحرلی ملک و جلیان گویند بر جان قدم نهادن کنایه
 از ترک چاره و علاج کردن و بر هلاک راضی شدن باشد بر ج شریا کنایه از زبان معشوق و جوان و صاحب
 حسنان باشد و بر ج ثور را نیز گویند بر جج با جیم فارسی بر وزن برنج یعنی ثوبین است و آن نیزه باشد که کوتاه و نه دراز
 بر ج دریدن کنایه از بی حجاب و آمدن باشد بر چیدن مختلف بر چیدن باشد بر چند بجز اول بر وزن
 و بلند نام قریه است از ولایت خراسان نزدیک بدشت میانش بر ج بلال کنایه از برج سرطان باشد با
 اینک خانه ماه است بر جیس بر وزن ادیس کی از نامهای ستاره مشتری باشد و با اول و ثالث بر دو
 فارسی هم آمده است بر ج باغی نقطه دار بر وزن چرخ یعنی پاره و حصه و بهره و لخت و بعضی باشد و تالاب
 و استخر را نیز گویند و بعضی برق هم هست که برادر عد است و مایه را نیز گویند و بعضی سر شکتش باشد و بعضی ششم هم آمده
 است و باین معنی بضم اول نیز گفته اند بر خان بر وزن ترخان یعنی آواز و صدا باشد و نام ولایتی است از ملکت فارس
 بر جج با جیم فارسی بر وزن اعج زشت و ناریا و زبون را گویند و بفتح اول و ثانی هم آمده است بر خش بر وزن
 بدخش پشت اسب را گویند بر خنج بفتح اول و سکون ثانی و ثالث مفتوح بجا و جیم فارسی زده کرانی باشد که در خواب
 بر مردم افتد و آنرا بحرلی کابوس و بعد از آن خوانند و بعضی آنرا از شیطا طین میداند و باین معنی بجای حرف اول یای
 هم آمده است بر خنجی با جیم فارسی بر وزن سردستی در شستی و تیره کاری را گویند بر خلد سر کردن
 کنایه از پایداری همیشگی و جاودانی یافتن باشد بر خوابه با و او محدود بر وزن سر دابه تو شکست و هماغه
 باشد و سر دابه را نیز گویند بر خور با و او محدود بر وزن صفر یعنی بسره بر باشد که شریکت و انباز است و
 بر خور دایم هست و بر وزن فغفور هم بنظر آمده است بر خه بر وزن چرخه یعنی پاره و حصه و بهره و حسندی از کل باشد
 بر خنی بر وزن چرخنی یعنی گذاشتن و قربان کردن باشد و آنچه در عوض چیزی بکسی دهند و بعضی حصه و بهره و آنرا
 از بسیار هم هست بر و بفتح اول بر وزن فردا است بر و در شدن از راه یعنی از راه دور شو و بعضی سنگ هم از راه

پرسیدن باشد یعنی هارس و هرس بر سر است بضم ثالث بر وزن شرسه مطلق نباتات و گیاه بی ساق باشد
 و کنایه از مردم بی ادب هم است بر سر سید بر وزن بر و مید یعنی رسیده آمد باشد که ماضی رسیدن و آمدن است
 یعنی سوال کرده بر سر سید هم است که ماضی سوال کردن و پرسیدن باشد بر روی دویدن کنایه از کرم عنان شدن در
 گفت و گوی باشد بر سره بر وزن ده که آراسته و خوب و آراستگی و خوبی را گویند برز یعنی اول بر وزن طرز
 یعنی کشت و زراعت و کشاورزی باشد و مال بنایان را نیز گویند که بدان کایکل و کج بر دیوار مانند و یعنی زیبایی و مستحقی
 و بلندی بالای مردم و تنه درخت نیز آمده است و مطلق بلندی را هم گفته اند و بضم اول یعنی نوحا سکی و قد و قامت آدمی و شکوه
 و عظمت باشد و بلندی بالای مردم و چار و ارا نیز گویند و یعنی مطلق بلندی و تنه درخت هم آمده است و مال بنایان را نیز
 گفته اند بر وزن بر وزن کردن است که دو کس یا بیشتر از دو سه طرف انگشتان خود را پیش آورند و حساب
 با ختی کنند و یعنی بهم بر آوردن و از هم جدا کردن هم است و رسیدن کشتی را نیز گویند کهنار دریا و کنایه از همسری و برابری کردن
 باشد برز کار با کاف بر وزن قرض و برزیکر و زراعت گفته را گویند برز که بفتح کاف فارسی یعنی
 برز کار و برزیکر باشد که زراعت گفته است برزم بر وزن میم یعنی ناز و کرشمه باشد و نام قلعه است برکن
 اب آمو برزن بفتح اول بر وزن اوزن کوبه و محله را گویند و یعنی صحرا نیز بظن آمده است و امر برزن هم است یعنی برزن و
 بکسر اول تا به باشد که از کل سازند و مان بر بالای آن بنند برز و پلا بضم اول و سکون ثانی و زای نقطه دار لجاور سیده
 فتح سخانی و لام بالف کشیده نام مبارزی بوده تورانی در لشکر افراسیاب برزه بر وزن لرزه شاخ و حوت را گویند
 و یعنی کشت و زراعت هم است برزه کار بر وزن برزه کار برزیکر و زراعت گفته باشد برزه کار و
 کار و زراعت را گویند و آن کاه و است که زمین را بدان شیار کنند برزه کر بفتح کاف فارسی بر وزن پرده در برز
 و زراعت گفته را گویند برزیدن بر وزن لرزیدن یعنی در زیدن است که مواظبت و مداومت کردن باشد
 در کاری برزیکر بر وزن بیکر زارع و زراعت گفته را گویند برزین بر وزن پروین یعنی آتش است
 که عرب نار خوانند و نام یکی از ایامه دین ابره سیم زروشت هم است که آشکده ساخت و آنرا آذر برزین نام کرده اند
 آشکده ششم است و یعنی برزن هم آمده است که صحرا و گوی و محله باشد و نام مبارزی بوده ایزدی برزین گرو
 بضم کاف و زای قرشت و سکون و او و سین بعضی نام یکی از موبدان است و موبد حکیم و دانشمند و عالم و بزرگ

آتش پرستان باشد بر سر بفتح اول و سکون ثانی و سین بی نقطه چونی باشد که بر بینی شتر کنند و در میان چهار ابدان
 بنهند و معنی همان تیر آمده است و آن رسیمانی باشد که بر بینی کاکوزانند و معنی همین بر سر است و بجز اول معنی پنجه باشد که بجز
 قطن خوانند و ششم الارض تیر گویند و بضم اول سیوه و بار سرد کوهی باشد بر سر هم بر وزن سر سام نام علمی است
 و آن در می باشد حاک که در سینه مردم هم رسد به بر معنی سینه و سام معنی ورم بود بر سر آن بفتح اول بر وزن ترسان
 و وشاب سیاه رنگت خوشبوی را گویند و مطلق است را نیز گفته اند از پیر پیغمبر که باشد و گروه آدمیان را هم و بجز اول نیز
 آمده است و بضم اول از و نا را گویند بر سر آمدن کن یا از غلبه و افزونی و زیادتی کردن باشد بر سر غنچه
 بضم اول و همین نقطه دار تخم سرد کوهی باشد و آن سیاه رنگت و فریه میشود سفوف آن کرم شکل را میکشد و آنرا بجز اول
 و ثمره العر خوانند بر سر بر وزن سریم شاخهای بار یکت پی کره باشد بمقدار یکت و جب که آنرا از درخت هم
 بیرند و آن درختی است سینه بد درخت کز و اگر هم باشد درخت کز و الا درخت انار و در سر بریدن آن چنان است که اول
 کاردی که دست آن هم آهین باشد و آنرا بر سر همین خوانند یا زیادوی گویند یعنی پاکیزه بشویند و آب کشند پس زعفران نمایند
 یعنی و جای که در وقت عبادت آتش و بدن شستن و چیزی خوردن می خوانند بخواهند و بر سر هم را با بر سر هم چون بر سر سر هم
 و آنرا تیر آب کشند و آن طرفی باشد مانند قلمدان و آنرا از طلا و نقره و امثال آن سازند و بر سر هم را اندرون آن گذارند
 و بر گاه خواهند بدن بشویند یا چیزی بخورند یا عبادتی کنند یا نسکی از نسکهای زند یعنی قسمی از اقسام کتا بهای زند بخواهند چند عدد
 از آن بر سر هم که بجهت آن کار و آن فعل مسین است بدست گیرند چنانچه بجهت خوردن شکت و ندید او که یکی از نسکهای
 زند است سی و پنج بر سر بدست گیرند و بجهت شکت بجهت و چهار بر سر و پنجاهم بدن شستن و چیزی خوردن
 و عبادت کردن پنج بر سر و چون یکبار شکت و ندید او خوانده شود آن بر سر هم باطل گردد و از جهت نسکهای دیگر و اخالی
 که مذکور شد خشت پار دارند خواهند با همان بر سر هم عمل کنند و خواهند بر سر هم تازه بدست گیرند و از شر و طبر بر سر هم بدست گرفتن بدین
 شدتن و جامه پاکت پوشیدن است و صاحب فرزندت جهانگیری گوید این لغت را از مجوسی که در دین خود نهایت حاصل
 بود و آرد شیر نام داشت و او را مجوسان موبد میداشتند و در عهد اکبر پادشاه از کرمان بهندوستان آمده بود تحقیق
 نمود اما در چند نسخه از فرزندت سروری نوشته اند که بر سر کتانی است که آتش پرستان در حین پرستش بر دست گیرند
 مگر در یکت نسخه که گویا بی نوشته شده بود و این را با آنچه در فرزندت جهانگیری نوشته اند فی الجمله نزدیک است و الله اعلم

برسم چین باجیم فارسی بروزن فروردین کاری بود که دست آنم از این باشد و فارسیان بدان برسم از دست برین
برسوله بروزن مرغوله قرصی باشد که در آن جزو بزباز و بنک و دیگر ادویه گرم کنند و خوردند برسم پاناما
بفتح اول و سکون ثانی و کسر ثالث و هائی حقی و نون بر دو بلف کشیده رستی باشد که تخم آن مانند تخم کرفس است طلت
جرب را نافع باشد بریشان با سبب نقطه دار بروزن افشان معنی امت باشد مطلقا از هر چیز که باشد
برشخا با خای نقطه دار بروزن که بلا نام موضعی است میان ایران و توران و باین معنی بجای خای نقطه دار جیم هم آمده است
برشخان بروزن که کشان معنی برشخا است که نام موضعی باشد میان ایران و توران و باین معنی بجای خای جیم هم بکار آمده است
برشد یعنی بالا رفته و بلند شده باشد برشکستن کنایه از اعراض نمودن و ترک دادن و اذیت داشتن
و برکشتن باشد برشوم بروزن موسوم ببلنت اهل نجد نوعی از خرما می خشک باشد برشیمان دارو
بکر ثالث و تهمانی بلف کشیده و بنون زده دارویی است که آنرا سرخ مرد گویند و بحر بی عصا الراضی خوانند برشیر
زین نهادن کنایه از نهایت غالب شدن و فروزی و زیادتی کردن باشد برصحرانهاون کنایه از آشکارا
و ظاهر ساختن باشد برصیضا مشهور است و او عابدی بوده در نهاست خدا پرستی غایت از شیطان فریب
گراه شد برطاسس با طای حقی بروزن که باس نام شهری است از ولایت ترکستان گویند رو باه انجا پوست
میدارد و پوست آن رو باه را نیز برطاسس میگویند و بابای فارسی بسم آمده است برطان نهادن یعنی بخت
اعلی رسانیدن و کنایه از ترک دادن و فراموش کردن هم است برطانیقی بکسر نون و سکون یای حقی و تمان
و تهمانی رسیده ببلنت یونانی کلی است که آنرا بسنان افروز خوانند و بعضی گویند تخم بستان افروز است برطایل
بکر تهمانی و سکون لام نام جزیره است در هندوستان که از یکی از درختان آن جزیره با نکی عظیم و صدایی صیب می
بعضی گویند گوپی است در آن جزیره که شبها از آن گوه صدای طبل و دهل و سنج می آید بر طیسقون بفتح اول و سکون
ثانی و ثالث تهمانی رسیده و بسین بی نقطه زده و ضم قاف و او و نون ساکن ببلنت یونانی کل سرخ را گویند و بحر
طین الاحمر خوانند و بهترین وی آن بود که از مصر آورند و آن قایم مقام کل مخوم است برسخ بفتح اول و سکون ثانی
و عین نقطه دار بندی باشد که از چوب و خاشاک و خاک و گل در پیش آب بندند و بسخ اول و کسر ثانی هم گفته اند
و بفتح اول و ثانی هم بکار آمده است و باین معنی با زای نقطه دار نیز درست است برغاب بروزن غراب

بند آب است یعنی جائیکه پیش آنرا بنیدند تا آب در آن جمع شود بر غنچه است بروزن سرست کبابی باشد خود روی
 شیبه با سفلیج که در آشها داخل کنند و آن بیشتر در میان زراعت و کنار راهی جوی آب روید و آنرا چه گویند و بعبری قناری
 و غملول و تملول و شجره الیهن خوانند و بعضی گویند کبابی است که کل زردی دارد و آنرا بیشتر اوقات بخورد و کاه و گاو و بعضی دیگر
 گفته اند زرد است بهمازی و طعم تیزی دارد و تازه آنرا پزند و بخورند و چون خشک شود بخورد و کاه و گاو و بعضی دیگر
 و آن چیزی باشد سبز که بر روی آبهای ایستاده می آید و جوی آب را نیز گفته اند که برزیکران از منبع بجانب زراعت برند
 بر غنچه با او بالهف کشیده طعامی و آشی باشد که از بر غنچه پزند بر خلا سیدن با لام بروزن خرچرا نیدن یعنی
 بر آنکس و تحریص نمودن شخصی باشد بکاری و فسی و آنرا بعبری اغرا گویند بر غنچه با میم بروزن هم زبان مار زردت
 و آنرا را گویند بر غنچه آن بروزن در بدان جشن و نشاطی را گویند که سبب نزدیکی شدن ماه رمضان در آخر ماه
 شعبان کنند و بعضی گویند نام روز آخر ماه شعبان است و باین معنی بجای حرف ثالث قاف هم آمده است بر غنچه
 بضم اول بروزن بر کوشاخی باشد میان تنی که آنرا مانند تغییر نوازند بر غنچه با نای مثلثه بروزن سر کوشی تخی است که آنرا
 بفارسی اسفوش و بعبری بزر قطونا و بشیرازی بگو و یونانی فسلیون خوانند بر غنچه با او مجهول بروزن مرغول حلوا سی را گویند
 که از آرد پزند و آنرا فروخته نیز خوانند و کندی را گویند که در هم شکسته باشد و هر چیزی که آنرا در هم کوفته باشد و آشپکی
 کندم دلیده کرده پزند و بدو معنی آخر بضم اول هم آمده است بر فاب با فاب بروزن متاب معروف است که
 آب برف و آب سرد باشد و گناه از آب دهان است که در وقت خوردن شخصی چیزی را سبب میل و خواهش طبیعت
 در دهان دیگری نسبی کرده و گاه باشد که از دهان بیرون آید و بی اختیار بریزد بر فاب آب و آن کتایه از دل سرد
 کردن و نماند ساختن باشد بر فر بروزن صرصر یعنی شان و شوکت و علو قدر و منزلت باشد بر فر و شان
 بروزن پرده پوشان یعنی بر پرده شان است که امت پیچیده باشد بر فره بروزن شتره یعنی بر فر باشد که شان و
 شوکت و عظمت است بر فشاندن دست کتایه از تصیدن باشد بر فنجاک بفتح اول و سکون
 ثانی و ففتح ثالث و سکون لوزن و ففتح جیم و سکون کاف سیاهی و کتایه را گویند که در خواب بر مردم افتد و بعبری کابوس
 خوانند بر فوز بروزن سرد و ز اطراف و پیرامون و آنرا گویند بر فوس بروزن افسوس یعنی بر فوس
 که اطراف و پیرامون دهان باشد بر فاک با قاف بروزن زردت طلق و زردی را گویند بر فندان

بروزن و معنی بر خندان است که روز آفرماه شعبان باشد و آنرا کللیخ اندازان هم گویند برکت بفتح اول و ثانی
 بروزن فلک ستاره سهیل را گویند و نام رودخانه هم هست و نام ولایتی است که قطب جنوبی اینجا نموده میشود و قوسی
 از کلیم بود و بافته باشد از پشم شتر که بیشتر در ایشان از آن قبا و کلاه سازند و جامه کوتاهی باشد تا کمر گاه که بیشتر مردم و از
 پوشند و نام مکانیت خوقناک در راه فارس که اسماحل با من آباد است هزار و در بعضی اول و سکون ثانی و کاف فارسی
 برکت درخت باشد که بعرپی ورق گویند و معنی ساز و نواد و اسباب و جمعیت و دستکاه و سامان و سرانجام باشد
 عموما و سامان و سرانجام مهمانی را گویند خصوصا و معنی قصد و غم و التفات و پروا هم هست و کسوت قلندران را نیز گویند
 بر کاپوز بابای فارسی بروزن دست آموز معنی پیرامون و اطراف دنان باشد بر کاپوس بروزن
 و قبانوس معنی بر کاپوز است که اطراف و پیرامون دنان باشد بر کاشت با کاف فارسی بروزن برداشت
 معنی برگردانید باشد که ماضی برگردانیدن است عموما و معنی روی برگردانیدن باشد خصوصا بر کافوز با کاف
 بروزن و معنی بر کاپوز است که پیرامون دنان باشد

بر کافوس بروزن و معنی بر کاپوس باشد که اطراف دنان است بر کافان با کاف
 فارسی بروزن مرجان نام دبی است در شیراز که معدن سنگ معنی در اینجا است برکت بید معروفست و زنی
 از پیکان شیر هم هست که آنرا بیات برکت بید سازند برگردن بروزن پروردن معنی حفظ کردن و نگاه داشتن
 باشد و کنایه از برافروختن آتش هم هست برگردسی نشاندن کنایه از خوب و نیک سامان دادن و
 بفعال آوردن کاری باشد برکت ریزان بودن آفتاب است در برج میزان که فصل پاییز و خزان باشد و کنایه
 از ایام پیری و آخرتای عمر هم هست بر کس با کاف فارسی بروزن اطلس ترجمه معاذ الله و نمود بافته باشد
 برکت با کاف فارسی بروزن بدست معنی بکس است که معاذ الله و خدا نکند باشد و بهین معنی بابای فارسی
 هم آمده است بر کستان با سین بی نقطه بروزن نکستان مخفف بر کستوان باشد و آن پوششی است
 که در روز جنگ پوشند و براسپ هم پوشانند بر کستوان بضم کاف فارسی و تهای قرشت پوششی باشد
 که در روز جنگ پوشند و اسپ را نیز پوشانند بر کسه بروزن مدرسه معنی پوشیده و پنهان باشد
 برکت کازرونی دو نیست که آنرا شیرازی آید و دستک و بعرپی جزا گویند کجبر حای بی نقطه و زای نقطه دارد با

کشیده بر کم یا کاف بروزن سریم باز داشتن و منع را گویند و باز دارند و منع کشنده را نیز گفته اند و امر بد معنی هم هست یعنی
 منع کن و باز دارند و یا بمعنی بجای حرف ثانی زای فارسی هم خط آمده است بر کند بروزن فرزند امر و ضمیم تو مندر را گویند
 و بمعنی رشوت و پاره هم آمده است بر کند بفتح اول و ثالث و نون و سکون ثانی در برم گرفته شده بر چیز را گویند به بعضی
 عطرات و حکم اول هم آمده است برکت نیل بانوں بروزن مرکب فیل کیا ہی است که زمان آنرا جو شاشند و برابر روان
 نهند و بخرنی و سینه گویند بر کوه بروزن انبوه نام شهری است از عراق که آنرا بر تو گویند بر که آرد شیر نام شهر
 از ولایت فارس بر که لا جورد کنایه از آسمان است بر کی بفتح اول و ثانی و کاف ثانی به تختانی رسید
 کلاه درازی باشد که زاید آن بر سر گذارند و بخرنی بر نس خوانند و یا بمعنی با کاف فارسی هم آمده است و بخر ثانی طایفه
 باشند بر لکات زون کنایه از گریختن باشد برم بفتح اول و ثانی بروزن عجم خوب بند را گویند که تا کن
 و بیاره که در اختیار و امثال آن بر بالایش اندازند و بخرنی بمعنی طول شدن و ستود آمدن باشد و کسی که در مجلس قمار نشیند و بازی
 و میوه درخت خار و در را گویند هم نام بعضی کوبند شکوفه و بهار درخت سفیدان است و آن در قوت و منفعت مانند سید
 مشک است و لبکون ثانی بمعنی حفظ و از بر کردن و بیاد نگاه داشتن باشد و تالاب و استخر و چشمه آب را نیز گویند و بمعنی
 انتظار هم آمده است و مرغ را نیز گویند که سبزه کنار جوی باشد بر ماس بروزن المناس بمعنی لمس و لامسه و دست
 باشد بر ماسیدن بمعنی لامسه کردن و دست مالیدن و سودن عضوی باشد بر عضو دیگر بر مال بروزن
 ابدال سینه و سر بالایی که و پشت باشد و گریز نیز گویند که از گریختن است و امر بر گریختن هم هست یعنی بگریز بر مال بروزن
 کنایه از گریختن باشد بر مال کردن بمعنی بر مال زدن است که کنایه از گریختن باشد بر مالیدن بروزن
 سر خاریدن بمعنی نوردیدن و بالا کردن آستین و پاچه تنبان باشد و کنایه از گریختن هم هست بر ماه بروزن و گاه
 افزار است و در گرازا که بدان چوب و تخمه را سوراخ کنند و بخرنی مشقب خوانند بر مایه بفتح ما بمعنی بر ماه است که
 مشقب باشد بر مایون بکسر اول یا یای حلی بروزن میثاکون نام ماده کاوی که فرید و زرا شیر میداد بر مایه
 بکسر اول و فتح یای حلی بمعنی بر مایون است و آن کاوی بود که فرید و زرا شیر میداد و باین معنی بفتح اول و بجای حرف
 ثانی زای نقطه وار هم آمده است بر حج بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و حیم فارسی بمعنی لمس و لامسه و دست کشی
 باشد بر همچیدن با حیم فارسی بروزن بر کشیدن لامسه کردن و دست مالیدن و سودن عضوی باشد بر عضو

دیگر

دیگر بر مخرج بروزن سرخ مخالفت و غوراسینه و عاق و عاصی شدن باشد بر مچیدن بروزن
 سرخیدن مخالفت و نافرمانی پدر و مادر کردن و عاق و عاصی شدن باشد بر مچیده بروزن سرخیده و مخالفت
 و خوددای و عاق و عاصی شده باشد بر مخرج بروزن زر که بر مخرج انتظار باشد و امیدوار شد ترا نیز گویند و بعضی زین عمل
 هم آمده است بر مغاز باغبان نقطه و در بزون چوبه باز شاگردانه را گویند و آن زری است اندک که بعد از
 اجرت استاد بر رسم انعام بشاکر و بد بر مغاز و بصر زری هم زین بر مغاز است که شاگردانه باشد بر مکت
 بروزن قمرک نام جاسی و منامی و ولایتی است و لقب جعفر پدر خالد پسر است گویند او مردی بوده در نهایت فضل
 و کرم و شهنش بملکت فرس میرسد و در اوایل حال مجوس بود و متولی سدانیه که از موقوفات نو بهار که آن تجانه و تشکره
 بلج است شد و بیباوت آتش مشغول بود و گویند بر کس متولی انجامیشده اورا بر مکت میگفتند و بعضی دیگر گفته اند
 چون جمال عاقل بزبور اسلام آورده که در دید با عیال و اطفال بجانب دمشق که دارالملک حکام بنی امیه بود و چون نمود بعد
 از چند روز بارگاه سلیمان بن عبدالملک آمده چون چشم سلیمان بر جعفر افتاد رنگش متغیر شد اشاره فرمود تا اورا از مجلس
 بیرون برونند خاص و ندما می مجلس از صدور این حکم تعجب نموده از سبب آن پرسیدند سلیمان گفت این شخص زین بر سر راه
 گفتند چون معلوم خداوند شد گفت در صوره بر بازوی من بسته است که بر گاه زین یا طعام و شراب زین در مجلس در آورند
 آنها بحسب خاصیت حرکت عین میکند خضار کیفیت مال از جعفر پرسیدند جواب داد بی قدری زین در زیر انگشتر
 دارم بحسب آنکه در هنگام شدت الم بر کلمه او بر کس و اولاد او بد بر مکی لقب و مشهور شدند بر مکان
 با کاف فارسی بروزن قلدان سوی زمار باشد و آن بالای موضع آلت مردی وزنی است و آنرا بعبری خانه مسی گویند
 بر موز بروزن بدو یعنی انتظار باشد و بجای رای قرشت و ال ایچ هم بنظر آمده است بر موزه بروزن فرموده
 بعضی چیز باشد و چیز را بعبری شبی میگویند بر موزه بروزن هر روز معنی غلف و دواب باشد و زینور عمل را نیز
 گویند و بعضی انتظار و امید واری هم آمده است بر موزه بروزن چلغوزه نام سپر ساده شاه دست که خویش کاموس
 کشانی باشد بر موزه بروزن کرمه مشق در و دگری باشد که بدان چوب و تخمه سوراخ کنند برن بروزن چمن
 نام تهبه است در بند و شان بر ما بفتح اول و سکون ثانی و نون ثالثی با لفت کشیده جوان و نوجوه اول عمر و ظریف را
 گویند و بعضی خوب و نیک هم هست و چهار نیز گویند که بر دست و پانند و بضم اول هم آمده است بر ناخن ایستادن

کنايه از اطاعت کردن و با دلب ایستادن باشد برنامس بروزن گریاس بمعنی غافل و نادان و غافل و نادانی باشد
 بر ناک بفتح اول بروزن غناک بمعنی برنا است که جوان و نوجوه اول عمر باشد و حنای دست و پارانیز گفته اند و بضم
 اول هم آمده است بر نامه بروزن و معنی سر نامه باشد یعنی آنچه بر سر کتاها و نامها نویسند و بعربی العتاب
 و عنوان گویند بر نامه بروزن همراه جوان و نوجوه اول عمر را گویند و حنای دست و پارانیز گفته اند و بضم اول هم آمده است
 بر نایشی بکسر پای حنای و سکون شین قرشت و فوقانی به ستمانی رسیده بمعنی پشتی و تعصب باشد چه بر نایشی
 کردن بمعنی پشتی کردن و تعصب نمودن است بر سنج بفتح اول و ثانی و سکون نون و حیم آن باشد که بسبب کوری
 یا سبب تاریکی دست خود را بر دیوار یا جایی باندند تا رنگ برسد کنند بر سنجار بکسر اول بروزن گرفتار محضف بر سنج نار است
 که شمالی زار باشد بر سنجاسپ بکسر اول و ثانی و سکون ثالث و حیم بالف کشیده و بسین بی نقطه و بای فارسی
 زده کیا هی باشد که آنرا بوی مادران گویند و بعربی جن الراعی خوانند و چون در خانه بکشد جمع کنندگان بکوزند و باین معنی
 سبانی حرف آخرهای قرشت هم آمده است بر سنجاسف با فاء بروزن و معنی بر سنجاسپ است که گناه بوی
 مادران باشد بر سنج شمال بفتح شین نقطه دار و حیم بالف کشیده و لام مفتوح بمعنی مزعفر است و آن طعامی باشد محروفا
 گویند در شیر از طباطبائی بود که پوسته شهاب بر سر راهی نشستی و زرد و پلاوی با برنج درشتی بختی در پیش خود فالوسی داشتی و کابلی
 دوسته مشعل افروختی و فریاد کردی که بیا بر سنج شماله و این بیت را نیز خواندی بلیت این شمعها که در دل بسحاق بر جز
 از رنگار نور بر سنج شماله بود بر سنج کابلی سخنی است دوایی و آن کوچک و بزرگ میباشد و کوچک آن بهتر است
 و رنگ آن بایل برخی است و طبیعت آن گرم و خشک است مفاصل را نافع است بر سنج خشک بروزن
 و معنی فلج مشک است که بالکلوی خود روی باشد با سیرا نافع است بر سنج بروزن قلزرن حلقه باشد از طلا و نقره
 و امثال آن که زنان در دست و پای کنند آنچه در دست بر سنج و آنچه در پای کنند پای بر سنج خوانند بر سنجین
 بفتح اول بروزن تبریزین بمعنی بر سنج است که حلقه طلا و نقره باشد که زنان در دست و پای کنند بر سنج اول بروزن بخند
 و بفتح اول بروزن سمند هر دو آمده است بمعنی تیغ و شمشیر تیز و آبدار و جوهر دار و باین معنی با بامی فارسی هم گفته اند
 بفتح اول بمعنی پرند هم آمده است که صبر ساده باشد بر نذافت بفتح اول و ثانی و سکون ثالث و رابع بالف کشیده و
 بفازده بمعنی ستم و دوال باشد و روده را نیز گویند اعراض از آنکه روده انسان یا حیوان دیگر باشد بر نذک بفتح اول و ثانی

در این وسکون ثالث و کاف کوه کوچک و پشته خمر را گویند و بعضی گویند بر نکت پشته ایست کوچک که در میان وشت
 صحرای واقع باشد بر نکت کام بجز اول و حرکت ثانی و ثالث و رابع غیر معلوم و کاف هالف کشیده و میم زده کیاسی باشد
 که آنرا بابونه گویند بر نکت بروزن روزه معلوم است و پروانه را نیز گویند و آن جانوری باشد که شبها خود را
 شمع و چراغ زند بر نکت بضم اول و ثالث بروزن سندس جامه و کلاه پوشین کند و باشد که بیشتر نضار و ترسایان پوشند
 و بر سر بند و بعضی گویند نام کلاه نضاریان است که فرنگیان باشد و بجز ثالث بروزن مفلس هم بنظر آمده است و بعضی
 گویند معنی کلاه عربی است بر نشستن کنایه از سوار شدن باشد بر نکت بفتح اول و ثانی بروزن نکت
 بمعنی جرس و دورای و خلق در خانه باشد و کلید را نیز گویند که عربان مفتاح خوانند و با معنی بازاری لفظه دار هم آمده است و بضم
 اول و ثانی بمعنی اندوخته و ذخیره و پس انداز باشد و نام ولایتی است که قطب جنوبی انجا دیده میشود و بجز اول و ثانی
 برج کابل را گویند و آن تخمی است دواپی که بیشتر از کابل آورند بر نکت بروزن بدخود بیای تنگ و حیرنازک را
 گویند بر نکت بفتح اول بروزن افوس نام یکی از سپه داران است و لشکر و لشکری را نیز گویند و با معنی
 باشین لفظه دار بروزن خرکوش هم آمده است و بضم اول نیز گفته اند بر نکت بروزن ایون بسنی بر نکت باشد
 که دیبای تنگ و حیرنازک است و با معنی در سوید انفضلا بجای نون اول بای ابجد ویای حتی پیرو آمده است
 بر نکت بفتح اول وسکون ثانی و ثالث به تجمانی رسیده مرطبان کوچک را گویند بر نکت بجز اول بروزن
 اورس نوعی از بلوط باشد بر نکت بضم اول وسکون ثانی و کسر ثالث به تجمانی مجهول و شین لفظه دار زده پیش
 باشکرور را گویند و آنرا بحرانی زحیر خوانند بر نکت بضم اول و ثانی وسکون و او محقق بروت است که بحرانی شارب
 گویند و بفتح اول وسکون ثانی نام ماه و ستاره مشتری باشد و بفتح اول و ضم ثانی ابرور را گویند و بحرانی حاجب خوانند
 بروار بروزن هم در خانه نالستانی باشد برواره بروزن همواره بالاخانه و حجره بالای حجره باشد و را
 را نیز گویند غیر راه متعارف خانه که از انجا نیز آمد و شد توان نمود بروار بروزن و سازهای قرار و آرام باشند و
 بازو شاپین و امثال آنرا نیز گویند برواره بروزن دروازه آتشی را گویند که پیش پیش عروس افروند و خوردنی
 و طعامی که از عقب سر جمعی که سیر رفته باشند برند بروانیا بانون کمور و ستمانی هالف کشیده و بخت یونانی بر نکت
 باشد که مانند عقیقه بر درختها چید و میوه آن شینه با کور است بخت و باعث کردن جرم بکار آید و آنرا بحرانی حلق

اکثر خوانند چه از آن ریشهها آویزان میباشد و باین سبب بزار ایشان گویندش برور بر وزن صغیر فراویز و سنجاق
 جامه دو امن و سرهای آستین پوشین را گویند و مخفف باروز هم هست که بار دار و میوه دارد باشد و بلنت زند و پارتند یعنی
 برادر باشد و بعضی اول بازی نقطه دار بر وزن مرکز و بر وزن رموز هر دو آمده است و جمله را نیز گویند بروسان
 با سین بی نقطه بر وزن عروضان مطلق است را گویند از هر چیزی که باشد و گروههای مردمان از هر جنس که باشند بر سنان
 با سین نقطه دار بر وزن خردوشان یعنی بروسان است که امت پیغمبر باشد بروشک بضم اول و ثانی و
 سکون ثالث و فتح شین نقطه دار و کاف ساکن معنی خاک است که بجزئی تراب گویند بر و فرو و بفتح اول و کسر
 یعنی قرار و نشیب است که بلند و پست و بلندی و پستی باشد بروف بضم اول و ثانی و سکون داد و فتح فاب معنی
 و فوطه باشد که منبیل و کمر بند است برومند بر وزن تو منند بار دار و بارور و صاحب فتح باشد و بعضی بر خوردا
 و کامیاب هم بنظر آمده است برون کجبر اول بر وزن فسون مخفف بیرون است و بعضی برای و بخت هم
 چنانکه گویند برون تو یعنی برای تو و بخت تو و بضم اول مطلق حلقه را گویند و عموماً و حلقه یعنی شتر را خصوصاً و بفتح اول و تظلم
 ثانی بلنت زند و پارتند که سندی و بزیر گویند که پیشاپیش کله برادر رود و بزیر کوهی را نیز گفته اند برون آمدن کنایه از
 ترک اطاعت و انقیاد باشد برونده بر وزن شرمنده یعنی سله و سبد و بسته قماش باشد و آنرا بجزی رزمه خوانند
 برون سرا زیر گویند که در غیر دار القرب و ضرابخانه سکه کرده باشد برونوس با سین بی نقطه و نقطه دار
 بر وزن کلوسوز لشکر و لشکر بر گویند و نام سر لشکری و سپه بدی هم بوده است بره بفتح اول و ثانی و ظهور نا
 خوب و نیک و آراسته را گویند و باخفای ما بچه گویند باشد و آنرا بجزی حمل خوانند و کنایه از عاجز و زبون باشد و بره و رود
 قبا و کلاه و امثال آنرا نیز گویند برهان سبح کنایه از مرده رنده کردن و شفا دادن بیمار و اجابت دعوات باشد
 بر بخت بر وزن سسخت معنی ادب کرده باشد که ماضی ادب کردن است بر بختن بر وزن حسبتن
 یعنی ادب کردن و بر کشیدن و بر آوردن باشد و بدو معنی آخر کجبر ثالث هم درست است بر بخت بر وزن غیر
 ادب کرده را گویند بره و مادری کنایه از کسی یا چیزی باشد که از حوادث روزگار نقصان و کاهشی و آزاری
 بدوراه نیابد و تفصیل این اجمال است که بره را که خواهند خوب و زود فربه شود از دو میش شیر دار باو شیر سید بند
 بره فلک کنایه از برج حمل باشد بره کرفتن باخفای ما کنایه از عاجز و زبون گرفتن باشد چه بره یعنی غا

و بزبون گرفتن باشد چه بره بمعنی عاجز و زبون هم است بر علیا بفتح اول و سکون ثانی و کسر ثالث و لام ساکن و کسری
 بلف کشیده بیونانی رستی باشد که آنرا راز یا نه گویند و معرب آن راز یا سنج است گویند از روزیکه آفتاب برج حمل می رود
 بر که هر روز یکت در هم تخم راز یا نه بایکدی هم قند سفید سفوف کند و تا سه ماه در خوردن آن مداومت نماید در تمام سال مریض
 نشود و حبیب کزندگان تخم راز یا نه خورند بجهت روشنایی چشم و افغی چشم خود را بجهت روشنایی و تقویت بر آن مایه
 برین بفتح اول و ثانی و میم بوزن مسلمانی بمعنی است پرست و زنا ر بند باشد و حکما و دانشمندان و پیر و مرشدان
 پرستان و هندوان و دانش پرستان از هم سبک گویند و اصیل و نجیب بنود را نیز برین گویند و بفتح اول و سکون
 ثانی بوزن کردن هم آمده است برینمند بوزن سمرقند بمعنی برین است که پیر و مرشد و حکیم و دانشمند و اصیل
 و نجیب بنود باشد برینمند بوزن طبعه مختلف برین است که اصیل و نجیب و حکیم و پیر و مرشد بنود باشد برین
 بوزن مبهوت نام داندی است در حضرت گویند در اینجا چاهی است که ارواح کفار و منافقین اینجا جمع شوند
 برینمند باواد مجهول بوزن محمود چیز را گویند که نزدیک بوختن رسیده و حرارت آتش زکات از آن گرفته و وزد
 کرده باشد برینمند بفتح اول بوزن مجنون بر چیز میان خالی را گویند مانند ناله ماه و طوقیکه بر گردن کنند و مگر که برین
 بنند و دایره که از پر کار کنند و چوب بندی و خار بست و حصار و در خانه و محوطه و خانه کوچکت مایه کتاند و آنرا
 وزینت را نیز گویند و بمعنی مگر گاه و مگر کوه هم بظلم آمده است و بضم اول نیز در سنت برینمند بوزن انبوه خوانا
 گویند و آن چیز است که بدان رحمت شوند برینمند بوزن انگینت ماضی برینمند است یعنی بر کشید و بر
 برینمند بوزن انگینت مطلق بر کشیدن را گویند و بمعنی بر آوردن هم است برینمند محلا با حامی بی
 نقطه و لام مشد و بلف کشیده برینمند با تره و پودنه و ترخان و نان و پیاز را گویند برینمند باجم بوزن رسیدن
 باشد که در آن کجج و نان سنگک بنزد و بجزئی فن گویند بضم فا برینمند بوزن بفتح بای حنی کنایه از خاطر محموند
 و نام برون و فراموش کردن و ناپدید ساختن و معدوم گردانیدن و سیح انگاشتن باشد برینمند نوشتن
 کنایه از سیح انگاشتن و کار بیدار و پی اثر کردن و صنایع ساختن کاری و کار پیوده و پیچیده کردن باشد برینمند
 کنایه از ماه است که قمر باشد در محل را نیز گفته اند برینمند بوزن بوزن شین بوزن بوزن باشد
 که بجزئی غریب و پهلای گویند و بمعنی ترش بالا هم آمده است و تا به را نیز گویند که از کل ساخته باشد و بر بالای آن

پزند و بقیع اول یعنی برهمن است که تورا کج پزی باشد بریزه بکسر اول و ثالث مجهول بر وزن سفینه صمغی است
 شبیه به صمغی و آن سبک و خشک و بدوی میباشد و صریح آن بارز و دوبرز و بود و چیزی که رو کران بجهت لحم کردن وصل
 نمودن برنج و مس و امثال آن بکار برند و بر میدکها نیز مانند بریش بکسر اول و ثانی و سکون ثالث و شین و شت
 یعنی آخر برایش است که پاشیدن فرو نشاندن باشد برین بکسر اول بر وزن درین خوشه انگور باشد برین
 بقیع اول بر وزن قرین معنی بالاین باشد یعنی بلندترین و بالاترین چه فلک الافلاک را یا این اعتبار سحر برین گفته اند و
 نیز گویند چه باد برین باد صبا است و معنی رزق و سکاف بهم آمده است و نام انگده نیز است و بضم اول بار چه کوچک است و
 واری باشد که از خمر برزه و بندد وانه بریزد و پاشند و بکسر اول هر سوراخ را گویند عموماً و سوراخ تورا را خصوصاً بریش
 بضم اول و کسر ثانی جمانی رسیده و نون کسور بشین نقطه دارد و معنی بریدن و برش باشد و معنی را ندن شکم و بریدن آن
 هم است معنی اینکه گویا شکم او را از غایت دردی برند بریزند بکسر اول بر وزن نجینه معنی برین است که هر سوراخ باشد
 عموماً و سوراخ تورا باشد خصوصاً بریون با ثالث مجهول و بقیع او بر وزن دویدن عتی است که در بدن آدمی پیدا
 میشود و بر چند برمی آید پس میگرد و دغارش میکند و آنرا در بند و ستان داد میگویند و لهری تو با خوانند و با معنی بر وزن
 فرعون و در لغت هم آمده است و بر وزن ایون کرد اگر دو نام ترا گویند

بیان دوازدهم در بامی اجدد بازی هوز مشتمل بر چهل و چهار لغت و کنایت

بزر بقیع اول و سکون ثانی رسم و آیین و قاعده و قانون و نظر در روش را گویند و امر بر بریدن معنی و زیدت هم است و مخفف
 بزم باشد که مباحث و معانی است و زمین و پشته بلند و تیغ کوه را نیز گفته اند و پاشد یعنی ثانی در عربی جامه دریسائی و آسبا
 خانه را گویند و بضم اول معدوم است و آنرا عبرتی تیس خوانند بامی و شت بر وزن فیس و بکسر اول معنی زهور باشد
 براد بر آمده زنی را گویند که بسیار پیر شده باشد و سال بسیاری برو گذشته باشد بران بر وزن خزان معنی چند
 باشد که از جسمین است و معنی دزده هم است که از وزیدن باشد چه در فارسی باد و او هم بضم تبدیل می یابند و این لفظ را
 بیشتر بر باد و اختلاف کنند برانه بر وزن خزانه معنی چینه باشد و معنی دزده هم است بر باز بر وزن پرداز معروف است
 و آنرا عبرتی سبانه خوانند و بعضی گویند پوست جز است و بعضی دیگر گویند شکوفه و گل و بهار جز است و القدا علم

بر نوختن

بزپوشان بابای فارسی دوان و نامی قرشت بروزن پہلو شکن بزبان زند و پانزدهمین داون باشد و بزپوشی معنی میریم
 و بزپوشید یعنی بدبید بزواع بکسر اول و سکون ثانی و دال بی نقطه بافت کشیده و بنین نقطه دار زده افزاری باشد که بد
 زنگ آئینه و تیغ و امثال آن بزواسند و جلا دهند و آنرا بفرنی مصقل خوانند و بضم اول و فتح اول و بابای فارسی هم
 آمده است بزواسیدن بکسر اول یعنی پاک کردن زنگ از روی آئینه و تیغ و امثال آن بزو و ون بروزن بروزن
 بروزن معنی بزواسیدن است که پاک کردن و جلا دادن زنگ باشد از روی آئینه و تیغ و غیره بزرا بروزن معنای
 بلخت زند و پانزدهم تخم زراعت را گویند مطلقا یعنی هر چیزی که بخت خوردن حیوانات کاشته میشود بزرت بفتح اول
 و ثالث و سکون ثانی و کاف دانه است که از آن روغن جراح گیرند و بفرنی کتان گویند و بضم اول و ثانی معروف است
 که تقیض کوچک باشد و نام مقامیت از موسیقی بزرتکار با کاف بروزن ششم سار بزرتکار و زراعت گفته را گویند
 بزرت امید نام کچی است که استاد و پرورنده پرویزانو شیردان بوده بزرتک بضم اول و کسر ثانی
 و سکون سیمین بی نقطه و کاف دانه است که آنرا بفرنی حدس خوانند بزرتک بکسر اول بروزن سرشت
 حکیم و طبیب و جراح را گویند و بابای فارسی هم آمده است بزرتک بضم اول و فتح ثانی و سکون ثالث هم
 بزرتک می گویند که ازین موی بز برود و آنرا بشانه برارند و تباهند و از آن شال بافتد بزرتک بفتح اول و ثانی و سکون
 غین نقطه دار معنی وزغ است که بفرنی صندل گویند و بندیرا نیز گفته اند که در پیش آب بندند و بسکون ثانی گوی باشد که آب
 در آن جمع شود و زنگ آب را بزرتک گویند بزرتک فلک کنایه از بیج جدی است بزرتک بفتح اول و ثانی
 و سیمین بی نقطه و میم و سکون ثالث جان وزغ را گویند و آن چیز سبزی باشد مانند بریشم که در روی آب هم میرسد
 و وزغ در آن پنهان میشود و معنی ترکیبی آن وزغ پنهان است چه سسمه معنی پنهان هم آمده است و آنرا بفرنی خلب گویند
 بضم طای حنی . بزرتک بضم اول و ثالث و سکون ثانی و شین قرشت لقب یکی از اولیاء اللہ است
 و طایفه ایشانرا بزرتک خوانند بزرتک بضم اول و ثالث و سکون ثانی و یون و جمیع چیز است که بدان پوست را و با
 کند گویند که درخت است یکسال میوه مغزدار بار آورد و یکسال بی مغز و آنرا که بی مغز است بزرتک گویند بزرتک
 با دال ابجد بروزن و معنی بزرتک است و آن پسند مانند می باشد که بدان پوست را و با غمت گفته و بعضی گویند که
 درختی است بزرتک بفتح اول و ثانی بروزن و معنی بزرتک است که جلا سده باشد و سکون ثانی و بی نقطه

انگور بر بالای آن اندازند تا بر زمین نرسد و بضم اول و سکون ثانی و بره را گویند و آن حرب است دسته دار و سر آن بد است ماند
 و بیشتر مردم دارالکرز درخت بدان اندازند برکت بضم اول بروزن تفکک پرنده است سیاه رنگ و مقدار وند
 دارد و بیشتر برکنار می آب و کاهی بر سر درخت هم نشینند و آواز بلند کند بزرگه بفتح اول و لام و سکون ثانی گمان
 شیرین و لطیف را گویند بزم بفتح اول و سکون ثانی و مهم مجلس شراب و جشن و معانی باشد و نام دومی است از بهنام
 گویند یکی از امام زادگان در اینجا مدفون است و در عربی معنی گزیدن برندان و دو شنیدن شیر با کشت سپاه و وسطی باشد
 بز ماورد با و بروزن تنها کرد گوشت پخته و تره و خاکینه باشد که در آن تنگ چخند و مانند ناله سازند و با کار
 پاره پاره کنند و خورد و بجای حرف ثانی را می پی نقطه هم نظر آمده است بز مایون با یای حلی بروزن افلاک
 نام کادیت که فریون را شیر میداد و بجای یای حلی نون هم نظر آمده است بز مگاه بروزن رزمگاه مجلس
 شراب و جشن و جای عیش و معانی باشد و نام کتابی هم هست در مقامات صوفیه بز مونه بروزن حمد و نام
 روز دوم است از نامهای مکی بز موه بفتح اول و ثالث و سکون ثانی گوشه و طریقی از بز مگاه باشد بز ن
 بفتح اول بروزن چمن ماله بز ز کیر انرا گویند و آن چوبی یا تخم است که زمین شیار کرده را بدان سوار کنند و بکسر اول امر
 بروزن باشد بز خدار بفتح اول و کسر ثانی و سکون ثالث و حال اسجد بالف کشیده و برای قرشت زوه بلغت زنده
 پانزده پنجره و محبری باشد که در پیش آستان در سازند بز نکت بروزن پلنکت بمعنی غلق در خانه و بمعنی کلید
 است که بصری مفتاح خوانند بزوشم بضم اول و فتح تا بروزن پر شمش سوی و ششم بز را گویند بزوشه
 بضم اول و فتح ثانی و رابع و سکون ثالث رستی باشد که آنرا بصری لسان الحمل گویند و تخم آنرا باریمکت خوانند بزونه
 بروزن نمونه بلغت زنده و پانزده بمعنی زانو باشد که بصری رکیه خوانند بزوه بفتح اول و ثانی بمعنی کناه و خطا باشد و مردم
 نامداد و مسکین را نیز گویند و بمعنی جرد و حیف هم آمده است و بضم اول زمین سشته پشته باشد و نوعی از میوه خوش بو
 بزم است بز موش بضم اول و کسر تا بروزن پر شمش بمعنی متعابد باشد که در برابر مقارنه است بزوه کار
 با کافت بروزن مزه در بمعنی کنه کار و خطا کنند و باشد و آنرا بصری اشم خوانند و با کافت فارسی هم گفته اند بز مویچه
 بروزن کلیچه بز غاله را گویند و بصری ملان و علام خوانند بضم حامی پی نقطه و حلوان غلط است و برج جدی را هم گفته اند
 دسته پای تصاب و سلیخ را نیز گویند بزیدن بفتح اول بروزن و معنی وزیدن باشد بزوشه با سخامی مجول
 و شین